

به نام خدا

بیماری هلندی و مشکلات ساختاری اقتصادی ایران

متن پیاده شده یک سخنرانی در یک مرکز مطالعات راهبردی

نویسنده:

اله مراد سیف

۱۳۸۵

بیان اول

بحث اقتصاد ایران از سه زاویه قابل بررسی است. اول اینکه ایران یکی از کشورهای خاور میانه است. دوم، ایران یکی از کشورهای دارای ذخایر نفتی و صادر کننده نفت و عضو اوپک می باشد و سوم این که ایران کشوری جهان سومی می باشد^۱ شرایط اقتصادی ایران متأثر از عوامل فوق و تحت تاثیر شرایط تاریخی و تحمیلی، دچار مسائل و مشکلات ساختاری بسیاری گشته است.

در یک تقسیم بندی کلی، مشکلات اقتصادی یک کشور به دو دسته مشکلات «ساختاری» و مشکلات «غیر ساختاری» قابل تفکیک است. مشکلات ساختاری مشکلاتی هستند که به بنیان یک اقتصاد مربوط بوده و در گذر زمان و با توجه به شرایط و گذشته اقتصاد یک کشور حاصل می شود و به بنیان ها و ساختار یک اقتصاد مرتبط می باشد. این مشکلات در یک شب حاصل نشده و در یک شب نیز رفع نمی شوند. مشکلات غیر ساختاری که به آنها مشکلات «سیاستی» نیز می گوئیم مسائلی هستند که در نتیجه پیاده سازی یک سیاست اشتباه اقتصادی حاصل شده و با اصلاح آن سیاست، از طریق اجرای سیاستی دیگر، برطرف می شوند (و یا حداقل انتظار داریم که برطرف شوند). در اقتصاد ایران، مشکلات بیشتر از نوع اول می باشد. یعنی مشکلاتی که با ساختار اقتصاد عجین شده اند.

آشنایی با صورت مسئله و تعاریف

۱-۱: خصوصیات مشکلات اقتصادی ساختاری

خصوصیات مشکلات اقتصادی ساختاری عبارتند از:

- ۱- مشکلات ساختاری دارای گذشته طولانی هستند و همانطور که قبلاً اشاره شد در کوتاه مدت قابل حل نیستند.
- ۲- بدلیل اینکه مشکلات ساختاری اساساً از جنس سیاست نیستند و به بنیان های اقتصادی مربوط هستند، در نتیجه با اجرای سیاست های اقتصادی و به ویژه در کوتاه مدت قابل حل نیستند.

۱ - هر چند که بعد از فروپاشی شوروی حیطه بندی دنیا تغییر کرده است، اما در هر صورت ایران کشوری در حال توسعه است.

۳- مشکلات ساختاری معمولاً خصوصیت تشدید شونده دارند، یعنی همانطور که از خاصیت دوم نیز حاصل می شود، این مشکلات در برخی شرایط همدیگر را به صورت لوبی تقویت می کنند. بعنوان مثال ممکن است نتیجه یک سیاست دولتی جهت افزایش اشتغال، به خاطر این مشکلات اقتصادی، در نهایت منجر به افزایش بیکاری شود.

۱-۲: دسته بندی راه حل های مشکلات اقتصادی:

راه حل های مشکلات اقتصادی ایران به دو گروه کلی قابل تقسیم می باشد.

۱- راه حل بهبود که عبارتست از سیاست ها و درمانهایی که جهت حل مشکلات سطحی و در مقاطع زمانی کوتاه مورد

استفاده قرار می گیرد. همچون سیاست های اقتصادی

2- راه حل اصلاحات که همچون جراحی در کالبد اقتصاد است. این راه درمان نیاز به زمان زیاد و کار دقیق و

کارشناسی دارد. البته این نوع تقسیم بندی دارای پیشینه تاریخی نیز می باشد. در زمان بحران بزرگ در آمریکا (۱۹۳۴-۱۹۲۳) و در زمانیکه دولت روزولت بر مسند قدرت نشست، کینز اقتصاددان انگلیسی نامه ای به و نوشت که در آن راه حل های حل بحران بزرگ را به دو دسته تقسیم کرده بود. او از دولتمردان آمریکا خواسته بود که به هر دو نوع راه حل توجه نمایند. در قسمتی از نامه اشاره می شود که اگر دولت آمریکا اعتماد مردم را برای جراحی بزرگ اقتصادی و اصلاحات می خواهد، ابتدای امر می بایست با راه حل های بهبود این اعتماد را جلب نموده تا مردم متوجه تغییرات مثبت شوند و برای اقدامات زمانبر و اصلاحات اقتصادی بتوانند به دولتمردان خود اعتماد کنند.

و در جایی دیگر از نامه خود توجه خاص دولتمردان آمریکایی را به حل این مشکل می خواند، زیرا اعتقاد دارد در صورت شکست آمریکا در این اقدامات، دولت های کمونیستی قدرت بیشتری در دنیا پیدا خواهند کرد.

حال با ذکر چند مثال به تشریح بیشتر این راه حل ها می پردازیم:

بعنوان مثال اگر بخواهیم مشکلاتی نظیر فاصله طبقاتی و محرومیتها را کاهش دهیم باید

برنامه های بهبود را به کار ببندیم، اینها مشکلاتی هستند که نمی توان برای حل آن به طولانی مدت چشم دوخت،

بلکه این معضلات باید سریعاً حل شوند. با انجام برنامه های بهبود ضمن رفع سریع این نوع از مشکلات، اعتماد

مردم نیز به برای حل مشکلات ساختاری و اصلاحات بلند مدت جلب نمود. از نظر مقایسه، اگر ما اقتصاد را به بیمار

تشبیه کنیم، مسکن و درمانهای سطحی همان برنامه های بهبود در اقتصاد هستند. اما برای بیماری که در بدن خود

غده دارد، فقط به مسکن نمی توان تکیه کرد. با تدریج مسکن می توان موقتاً درد بیمار را التیام داد اما درمان کامل بیمار ممکن نیست بلکه غده باید طی یک عمل جراحی، در زمان مناسب، و به وسیله یک پزشک حاذق انجام شود تا غده کاملاً از بدن بیمار خارج شده و سلامتی کامل حاصل شود.

البته در میزان استفاده از هر کدام از روش ها، باید به پتانسیل های موجود توجه کامل شود و تمام توان فقط در یک زمینه خاص، مثلاً بهبود استفاده نشود و با تخصیص صحیح منابع به رفع هماهنگ و با هم مشکلات اقدام شود. چنانچه اگر در مثال بیمار، فقط به تزریق مسکن اکتفا شود نه تنها مشکل بیماری مرتفع نمی گردد، بلکه اعتیاد به مسکن نیز عارض می شود.

و در خاتمه توجه به این نکته که استفاده نا بجا از هر کدام از روش ها دارای پیامدهای خاص خود می باشد.

بیان دوم

برشماری مشکلات اقتصادی ساختاری و ارتباط درونی آنها با یکدیگر

تاریخ اقتصاد ثابت کرده است که کشورهایی با منابع غنی طبیعی، نسبت به کشورهای بی‌منابع می‌باشند، دارای عملکرد رشد پایین تری هستند. بعضی‌ها به این اتفاق نفرین منابع گویند. این منابع به جای آنکه مشکلات اقتصادی چنین کشورهایی را حل کند، بلعکس موجب وخامت اوضاع نیز گشته‌اند. به این واقعیت همبستگی منفی بین رشد اقتصادی و وفور منابع طبیعی گویند. بعنوان مثال در قرن نوزدهم از مقایسه کشورهایی سوئیس و ژاپن با روسیه این نتیجه حاصل می‌شود که با آنکه روسیه سرشار از منابع غنی طبیعی بود، اما این سوئیس و ژاپن بودند که الارغم داشتن منابع طبیعی، عملکرد رشد اقتصادی به مراتب بهتری نسبت به روسیه داشتند. در سالهای اخیر نیز می‌توان به نمونه‌هایی همچون کره، تابوان و هنگ‌کنگ با منابع طبیعی اندک، در مقابل کشورهای نفتی همچون ایران اشاره کرد که به نسبت رشد خیلی بیشتری داشته‌است. مثلاً متوسط رشد سالیانه ایران و نروژ در دوره ۱۹۶۵-۱۹۸۵، ۱ درصد، لیبی ۲ درصد و کویت و عراق ۳ درصد بوده‌است. این در حالیست که رشد جمعیت سالانه ۲٫۵ الی ۳ درصد بوده‌است. و زمانیکه به قیمت‌های واقعی توجه می‌کنیم، متوجه رشد ۳ درصدی در کویت و عراق و ۶ درصدی در قطر می‌شویم. این نکته حامل یک تضاد مفهومی بدین معنی است که کشورهایی که دارای منابع غنی هستند بجای آنکه با سرمایه‌گذاری و یا حداقل واردات کالای سرمایه‌یابی به رشد اقتصادی بالا تری برسند، با تکیه محض بر درآمد‌های نفتی موجبات کاهش رشد اقتصادی را نیز فراهم آورده‌اند.

در قرن حاضر نیز اوضاع به همین گونه‌است. برترین تولیدکنندگان فولاد که تا چندی پیش حمل و نقل مواد اولیه صنایع آنها به علت هزینه‌های بالا امری غیرممکن بود و وجود منابع طبیعی جهت تولید امری واجب، کره و ژاپنی هستند که فاقد هرگونه معادن سنگ آهن هستند. این یعنی بود و نبود منابع طبیعی هیچ تاثیری در نوع تولید یک کشور ندارد. و حتی وقتی از زاویه حوزه اقتصاد سیاسی نیز به این نکته توجه می‌شود این مطلب کاشف می‌گردد که منابع طبیعی، رانت طبیعی را به همراه خود وارد اقتصاد این کشورها می‌کند. رانت یعنی ارزش افزوده‌ای که هیچ تلاشی برای آن انجام نشده‌است و بطور خودجوش از زمین و طبیعت جوشیده‌است. ورود این رانت به اقتصاد باعث بوجود آمدن فضای رانت‌جویانه و کاهش انگیزه‌ها جهت تولید و کارآفرینی می‌گردد. این یعنی تضعیف رشد و تولید واقعی که به آن نظریه بیماری هلندی می‌گویند. بیماری هلندی به قضیه کشف گاز طبیعی در سال ۱۹۵۹ در هلند اشاره می‌کند. پس از کشف گاز درآمد سرشار این منابع به اقتصاد هلند تزریق شد، اتفاقی که در حال

حاضر در ایران نیز رخ داده است. ورود این حجم از درآمد گازی یعنی تزریق ارز که باعث تقویت واحد پولی اقتصاد مورد نظر در مقابل سایر ارزها می گردد. این تقویت نرخ پول باعث بوجود آمدن اتفاقی در اقتصاد آن کشور می گردد.

افزایش قدرت پول داخلی به معنای افزایش تقاضای داخلی می باشد که این افزایش خود را در دو بازار کالاهای تجاری همچون تلویزیون و کالاهای غیر تجاری همچون نیروی کار، زمین، ساختمان خود را نشان می دهد. در بازار کالاهای تجاری بخاطر افزایش توان خرید مردم میل به تأمین این خواسته از طریق واردات زیاد می شود. در این صورت بخاطر قیمت و کیفیت مناسب محصولات وارداتی، تولیدکننده در تنگنا قرار گرفته و بازار خود را از دست می دهد.

بازار کالاهای غیر تجاری را نمی توان از طریق واردات تأمین نمود. به همین دلیل با سرازیر شدن سرمایه به این بازار، باعث افزایش قیمت این نوع کالاها شده و سرمایه گذاری ها بجای حرکت به سوی بازار صنعت، بسوی بازار زمین و سرمایه حرکت کرده و از طرف دیگر چون صنایع وابسته به این معادن دارای توان بالای مالی می باشند نیروی کار موجود در این بخش را نیز جذب کرده و حاصل کار خروج نیروی کار از صنعت و حرکت به سمت مرتبط شدن با این منابع حرکت می کنند. در چنین وضعیتی نبودن بازار اجناس تولید شده از یکسو، حرکت جریان سرمایه به سمت کالاهای غیر تجاری همچون زمین و ساختمان و جذب نیروی کار توسط صنایع وابسته به منابع نفتی (و نه صنعتی) باعث بوجود آمدن پدیده ای همچون صنعت زدایی (Deindustrialization) و کشاورزی زدایی (Deagriculturalization) می گردد. در مقابل این وضعیت بخش خدمات تقویت می شود.

اما از زاویه دیگر و این نکته که تولید منابع طبیعی خود باعث ایجاد ارزش افزوده می شود، ذکر توضیحات ذیل لازم می نماید:

هر نوع تولید و محصولی، اعم از منابع طبیعی، صنعتی و یا کشاورزی، با صنایع ماقبل و مابعد خود پیوند ایجاد می کنند. بعنوان مثال وقتی یک کارخانه تولید کفش احداث می گردد، باعث تقویت صنایع مرتبط ماقبل و مابعد خود می شود. همچون صنایع چرم سازی، پارچه بافی و ... در این میان تولیدات منابع طبیعی کمترین میزان پیوند را دارا هستند و بعنوان مثال ما با تقویت یک بخش اقتصادی، تأثیر کمتری نسبت به تولیدات صنعتی در افزایش رشد اقتصادی خواهیم داشت. این مقدار حتی از صنایع کشاورزی نیز کمتر می باشد. این یعنی برای رشد اقتصادی کشور، بجای صنعت نمی توان به منابع طبیعی تکیه کرد.

در پیوست شماره ۱ به چرخه مشکلات ساختاری در اقتصاد ایران اشاره شده است. شروع چرخه از افزایش درآمد ارزی دولت در سمت راست چرخه شروع می شود که با تزریق رانت طبیعی زیاد همراه است. این رانت طبیعی باعث افزایش درآمد ارزی دولت می گردد. افزایش درآمد ارزی ناخواسته منجر به دو اتفاق می گردد: اول اینکه پایه پولی کشور تقویت می گردد. پایه پولی به منابعی می گوئیم که اگر در اختیار بانکها و موسسات مالی قرار گیرند، این موسسات با استفاده از این منابع اقدام به انبساط حجم

پول خواهند کرد. بعنوان مثال بانک مرکزی اقدام به انتشار مسکوکات می‌نماید و آنها را در اختیار سایر بانکها قرار می‌دهد. بانکها با یک واحد مشخص چند برابر آن پول ایجاد می‌کنند که به این اقدام اصطلاحاً خلق پول گویند. این یعنی اینکه ناخواسته یک واحد پول پر قدرت چندین برابر خود پول ایجاد می‌کند. یکی از دلایل این اتفاق این است که ارز بعنوان دارایی خارجی دولت در ترازنامه بانک مرکزی ثبت می‌شود و باعث افزایش منابع پایه پولی کشور می‌گردد و دولت به پشتوانه این منابع، مصارف پایه پولی کشور (یا همان اسکناس مسکوکات و بدهی بانکها به بانک مرکزی) را افزایش دهد. دولت به پشتوانه این دارایی به بانکها اعتبار می‌دهد و به همین نسبت اندازه بودجه افزایش پیدا می‌کند. این بدین معناست که با افزایش درآمد ارزی که همان پشتوانه پایه پولی باشد، بودجه دولت نیز افزایش می‌یابد بخشی از بودجه دولت که همراه این رشد، افزایش می‌یابد هزینه‌های جاری دولت می‌باشد. این هزینه‌ها به دو دسته قابل تقسیم هستند.

اولی را هزینه‌های مصرفی دولت می‌نامند. در پیوست شماره ۱ عنوان رشد اولیه هزینه‌های مصرفی دولت بدان اطلاق شده است قسمت دوم این هزینه‌ها همان پروژه‌های عمرانی می‌باشد. به همان نسبتی که دولت وارد عرصه سرمایه‌گذاری در یک بخش می‌شود، به علت اثر ازدحامی موجب تنگ شدن عرصه بر بخش خصوصی می‌گردد. البته می‌توان با سرمایه‌گذاری هوشمندانه در زمینه‌هایی که فعالیت بخش خصوصی در آنها کم می‌باشد نه تنها اثر ازدحامی جلوگیری کرد، بلکه به بخش خصوصی رونق بخشید.

با توجه به افزایش درآمد ارزی در سال ۸۵ نزدیک ۴۰٪، سال ۸۴ در حدود ۳۴٪ رشد نقدینگی داشته ایم و در سال ۸۶ حتماً در حدود ۴۰٪ رشد نقدینگی خواهیم داشت. یعنی اینکه نقدینگی کشور در ظرف ۲ سال و اندی دو برابر شده است. در تعریف نقدینگی به پول و شبه پول می‌رسیم. پول همان اسکناس و مسکوکات و سپرده‌های اداری و امثالهم است که می‌توان بدون واسطه با آنها خرید انجام داد. اما شبه پول عبارتست از سپرده‌های بانکی که با اقدام ساده و هزینه کمی قابلیت تبدیل به پول داشته باشد. رشد اینچنین نقدینگی در کشوری همچون ایران که دارای زمینه‌ها و انتظارات تورمی به دلایل اتفاقاتی همچون تأمین مالی بودجه با چاپ پول در زمان جنگ و امثالهم هستند باعث ایجاد تورم می‌شود. با توجه به توضیحات ذکر شده، تورم در نهاده‌های غیرتجاری افزایش قیمت نهاده را سبب می‌شود. و همانطور که در پیوست شماره ۱ مشخص است، این تورم قیمت نهاده‌ها خود موجب تورم هزینه‌ها می‌گردد. نکته جالب این است که این تورم باعث افزایش هزینه‌های خود دولت نیز می‌شود. بعنوان مثال پلی که برای آن ۲۰ میلیارد تومان بودجه پیش‌بینی شده بود، با توجه به تورم کنونی نیاز به ۳۰ میلیارد بودجه پیدا می‌کند و همین امر

باعث ناتمام ماندن پروژه می شود. تا قبل از دولت آقای احمدی نژاد نزدیک به ۴۵ هزار پروژه استانی و ۹ هزار پروژه ملی به چنین دلایلی ناتمام مانده بود که البته رویکرد ایشان بیشتر به سوی تکمیل همین پروژه ها بوده است .

در پیوست شماره ۱ مشخص است که وقتی چرخه به سمت هزینه های خود دولت حرکت می کند ما شاهد رشد ثانویه هزینه های دولت هستیم در این رشد ثانویه هزینه های دولت بشدت افزایش پیدا می کنند. اما در سمت راست نمودار مالیاتی مأخوذه دولت کاهش پیدا می کند . دلیل این کاهش این مطلب است که همانطور که در قبل هم گفته شد رشد قدرت پایه پولی منجر به واردات و پدیده هایی همچون صنعت زدایی می شود. این فرآیند موجب کاهش مالیات هایی دریافتی دولت از بخش صنعتی و کشاورزی می گردد. البته ممکن است در بعضی مواقع این رقم به شکل کاهش خود را نشان ندهد. اما باید به این نکته توجه داشت که بعنوان مثال اگر اقتصاد ۲۰٪ رشد داشته مالیات هم باید به همان نسبت رشد پیدا کرده باشد و اگر غیر از این باشد بدین معنی است که دریافت مالیات با کاهش همراه بوده است. کاهش ظرفیت مالیاتی و افزایش هزینه های اولیه و ثانویه دولت باعث کسری بودجه می شود.

نکته جالب اینکه در اوج افزایش قیمت نفت و در سال ۸۵ با وجود درآمد ارزی ۷۵ میلیارد دلاری، شاهد کسری بودجه دولت بوده ایم. شاید در نگاه اول این مسئله غیر واقعی به نظر آید اما حقیقت این است که کسری بودجه یعنی هزینه ها از حد مورد انتظار بیشتر و درآمدها کمتر شده است. یکی از راه های حل کسری بودجه تأمین مالی می باشد. البته توجه به این نکته ضروری است که هر نوع تأمین مالی خود در کوتاه یا بلند مدت منجر به رشد نقدینگی و افزایش فشار تورمی می شود.

ساده ترین راه چاپ پول توسط بانک مرکزی و قرض کردن آن جهت تأمین مالی می باشد که نتیجه آن افزایش فشار تورمی در کوتاه مدت می باشد. راه دیگر چاپ اوراق مشارکت و قرض کردن از مردم است که باعث می شود علاوه بر مبلغ قرض شده در سال بعد سود مربوطه نیز پرداخت شود که باز هم منجر به همان مشکل رشد نقدینگی ولی یکسال دیرتر می شود.

در هر صورت تأمین مالی پولی است که خود باعث افزایش تورمی می شود. این قضیه دقیقاً مصداق همین نکته است که مشکلات ساختاری همچون در پی همدیگر را تقویت می کنند. نتیجه این می شود که تأمین مالی موجب افزایش نقدینگی، منجر به فشار تورمی و سپس باعث افزایش هزینه های خود دولت و بخش خصوصی می گردد. این یعنی تولید کننده هم به جهت توان وارداتی که ارز نفتی بوجود آورده و هم به دلیل افزایش قیمت نهاده ها و هزینه های تولید در مآذورات قرار می گیرد. در کشور ما آن هم با این همه نهاد و امکانات ساده ترین تولیدات همچون مرغ تبدیل به بحران می شوند . نه به خاطر اینکه تولید گوشت مرغ نیازمند تکنولوژی پیشرفته ای است . بخاطر اینکه قیمت تولید کننده بخاطر قیمت بالای نهاده زیاده بوده و چون مردم تحت فشار هستند و

بازار کشتی ندارد و یا اینکه دولت اجازه نمی‌دهد، توان بالا بردن قیمت را ندارد و از طرفی نیز با حضور واردات در این بازار توان ارائه محصول را ندارد و باعث قطع تولید و یا تولیدی کمتر از ظرفیت کارگاه خود می‌شود. اگر به مشکل فوق تورم راه آن هم از نوع افسارگریخته که موجب شرایط نااطمینانی می‌شود اضافه کنیم. حاصل می‌شود شرایطی که بخاطر نامطمئن بودن امکان پیش‌بینی نیست و کارگاهها نیز در زیر خط توان تولیدی خود کار می‌کنند. این هم یکی دیگر از راههای تقویت کننده مشکل ساختاری است.

پیوست شماره ۲ مربوط است به نمودار چرخه وابستگی ساختاری. در این نمودار تلاش بر این شده است که جریانی که در سمت چپ نمودار منجر به تضعیف تولید داخلی شده و همچنین جریانی که در سمت راست نمودار منجر به تقویت مصرف‌گرایی بر مبنای واردات شده به نمایش گذاشته شود. این بدین معناست که در زمانی که درآمد ارزی تقویت می‌شود، جریان سمت چپ منجر به تضعیف تولید و جریان سمت راست منجر به تقویت مصرف‌گرایی می‌شود که ماحصل آن در وسط نمودار مشاهده شده که منجر به وابستگی ما به اشکال مختلف می‌گردد. این وابستگی‌ها شکل ساختار پیدا کرده‌اند. یعنی با ساختار اقتصاد ما عجین شده‌اند و نیازمند درمانهایی از سنخ اصلاحات می‌باشد. همان درمانی که ریاست جمهوری به درستی از آن به بعنوان جراحی اقتصادی یاد می‌کنند. بحث تزریق رانت طبیعی نفت که منجر به تقویت فعالیتهای رانت‌جویانه در اقتصاد می‌گردد آن هم به این دلیل که این فضای رانت‌جویانه عمومی به درازای چند ده سال را داراست سبب شده تا قوه تفکر را از عناصر یک جامعه گرفته و فقط آنها را به سمت استفاده از این رانت سوق دهد. نمونه‌ای بارز آن هم همین مثل عامیانه است که بعد از تولید بچه اگر پسر بود به او می‌گفتند آجانچی. این مثال نشان می‌دهد که آحاد جامعه به جای تفکر بر کارآفرینی به دنبال اتصال به منابع درآمد نفتی از طریق دولت بعنوان کارمند آن و در نتیجه انبساط حجم دولت هستند. زمانی که با اینگونه فعالیتهای رانت‌جویانه، زمینه پاداش کارآفرینان از بین می‌رود و سودهای اقتصادی در جاهای بغیر از کارآفرینی و صنعت تعریف می‌شوند، نتیجه حتمی آن تضعیف تولید داخلی و صنعت‌زدایی می‌شود. از سوی دیگر نیز وابستگی مصرفی شکل می‌گیرد. در کنار این مشکلات، زمانی که آخرین فاکتورهای بازار سالم بوسیله تحریف قیمتی و تعیین دستوری قیمت از بین می‌رود، داستان مصرف‌گرایی و اتلاف منابع اتفاق می‌افتد و همانطور که چرخه وابستگی دولت به نفت در مرکز نمودار نیز قابل مشاهده است و این تکرار باعث تقویت همدیگر می‌شود. تحریف قیمت فرآیندی را گویند که به جای آنکه اجازه دهد تا قیمتها در بازار بوسیله تابع عرضه و تقاضا تعیین شوند و اجازه دهد تا قیمت‌ها نقش راهنما را در بازار برای تولیدکنندگان داشته باشد، با تعیین فرمایشی قیمت این نقش راهنمایی را از قیمت گرفته و موجب سردرگمی بازار می‌شود.

بیان سوم

راه حل ها و تدابیر بهره‌برداری بهینه از منابع طبیعی

کشورهایی همچون نروژ با مدیریت اقتصادی صحیح منابع و ذخایر طبیعی خود را تبدیل به پشتوانه و موتور محرک اقتصاد کرده‌اند. در حالیکه در کشور ایران، همانطور که حضرت آقا در فرمایشاتشان با سران در مورد اصل ۴۴ می‌فرمایند: ما در بعد فرهنگی، در بعد سیاسی و در بعد علمی خوب درخشیده‌ایم ولی در بعد اقتصادی وضعیت اسفناک است. این وضعیت بدین دلیل شکل گرفته که ما درآمد نفتی را مدیریت نکرده و آنرا پشتوانه‌ای برای اقتصاد نساخته‌ایم. نفتی که استخراج می‌شود فقط متعلق به این نسل نمی‌باشد. بلکه بخش اعظم آن متعلق به نسل آینده‌ای است که هنوز نیامده. در حقیقت دولت با استخراج نفت، از نسلی که هنوز نیامده مالیات اخذ می‌نماید. اما طریقه صرف این مالیات و ساختن الگوی حمایتی نیز به نوبه خود جالب می‌باشد. طبق آمار یارانه‌های موجود دولت در ماه به ازای هر ایرانی ۳۰ هزار تومان یارانه با ترکیب ذیل می‌دهد: ۲۵ هزار تومان سوخت ۱۵۰۰ تومان دارو، ۳۵۰۰ تومان کالاهای اساسی. نکته جالب این است که در میزان بالای یارانه سوخت بخاطر اینکه تبدیل به مشکل ساختاری شده است به سادگی نمی‌توان دست برد. چرا نمی‌توان مثلاً یارانه بنزین را آزاد کرد؟ بنزینی که به دلیل آلاینده بودنش در تمام دنیا مالیات دارد و آن مالیات را به کالاهایی که ایجاد منافع اجتماعی می‌کنند بعنوان سوبسید می‌دهند. در حال حاضر کشورهایی که از ایران نفت خام وارد می‌کنند، ۲ برابر درآمد نفتی ایران از مصرف‌کننده‌های این نفت در کشورشان مالیات می‌گیرند. مالیاتی که جهت حل مشکلات آلاینده نفت صرف می‌شود. البته در ایران بعلت ساختاری شدن این مشکلات حل یک شبه و یکساله آن غیرممکن می‌باشد. بدلیل اینکه ظرفیتهای موجود در راه‌های صحیح صرف نشده و این عدم استفاده صحیح خود موجب بوجوب آمدن مشکلات بیشتری شده است. البته جهت حل این مشکلات نمی‌توان به جامعه‌ای که زیر فشار اقتصادی هستند قول دراز مدت و آینده را داد. همانطور که کینز می‌گوید: در بلند مدت همه ما مرده‌ایم در بلندمدت کسی وجود ندارد. بهمین دلیل می‌بایست تا حد امکان با استفاده از امکانات موجود و برنامه‌های بهبود مشکلات معیشتی مردم را حل نمود تا در بلندمدت بتوان با برنامه‌ای همچون حراجی به رئیس جمهور برای اصلاحات ساختاری اقدامی مناسب انجام داد.

علل ساختاری شدن و حل نشدن مشکلات اقتصادی:

علل حل نشدن مشکلات اقتصادی ایران را در چند زمینه می‌توان جستجو نمود:

اولین عامل این است که اساساً چشم انداز روشنی وجود ندارد، یعنی اینکه مشخص نیست که سرمنزل این اقتصاد کجاست و برای رسیدن به چشم انداز راهبرد مشخصی وجود ندارد یعنی نقشه راهی مشخص نمی‌باشد.

عامل دیگر این می‌باشد که راهبرد بوده ولی الگو نبوده است یعنی الگوسازی نشده است. چون راهبرد باید الگوسازی شده باشد. مورد دیگر می‌تواند این باشد که الگو بود. ولی اراده واحد سیاست‌گذاری در ایران نبوده است. اراده‌ای واحد در سیاست‌گذاری در جهت چشم‌انداز مبتنی بر راهبردها و الگوهای راهبردی وجود نداشته است. این بدین معناست که بعلت نبود مدیریت راهبردی در فضای کلان اقتصادی که میلیون‌ها عامل در آن وجود دارد باعث عدم اجرای صحیح و نظارت و کنترل راهبردی در پیشبرد اهداف اقتصادی گشته است. به تعبیر آدام اسمیت انسان‌ها منطبق بر نفع شخصی خود کار انجام می‌دهند اما در اینجا نیاز به نیرو و کنترلی است که کارها را به سمت نفع جمعی هدایت نماید. نکته جالب‌تر اینکه این الگوها و اهداف در دسترس می‌باشند بعنوان مثال کشور چین که ظرف مدت ۳۰ سال پیوسته رشد اقتصادی داشته و حتی در مقایسه با آمریکا و اروپایی که رشدهای ۲/۵ و ۳ درصدی داشته اند دارای ارقام رشدی همچون ۱۰ و ۶ و ۱۰ و ۷ و ۱۰ در ۵ سال گذشته بوده است. کشور چین با توجه به اینکه دارای مشکلات اقتصادی بسیار بیشتر از ایران می‌باشد. همچون ۹۰۰ میلیون فقیر روستایی در قبال ۴۰۰ میلیون شهرنشین که هر کدام از این مشکلات اگر در ایران بود، تمام برنامه‌ریزی‌ها را بهم می‌ریخت، باز دارای چنین عملکرد اقتصادی درخشانی بوده است.

حال به بررسی دلایل عملکرد موفقیت‌آمیز چین می‌پردازیم. در کشور چین به دلیل وجود هدف تعیین شده همه بخش‌ها به یک سو حرکت می‌کنند. زمانیکه آقای دنګ شیائو پینگ یک هدف را مشخص می‌کند کل بخش‌های مدیریتی، مردم و اقتصاد در جهت همان هدف حرکت می‌کنند. اقتصاد چین اقتصاد آزاد نیست ولی با همین حربه در مسیر حرکت به سوی اقتصاد آزاد حرکت می‌کند و با مدیریت شناور به اهداف تعیین شده خود می‌رسد. یکی از مصادیق اهداف این است که با توجه به حرکت به سوی بازار آزاد چین، ولی مدیریت هنوز اجازه ازاد و شناور شدن ارز این کشور را نمی‌دهد. این یکی از مشکلاتی است که آمریکا با کشوری همچون چین پیدا کرده است که چرا حتی با وجود ۲۴۰ میلیارد دلار مازاد تجاری با چین، دولت چین اجازه تقویت یوان را نمی‌دهد. زیرا در آمریکا این ارزش پایین یوان، باعث اعتیاد دهک پایین اقتصادی امریکا به کالاهای چینی شده و اگر روزی یوان قدرت پیدا کند، دهک پایین اقتصادی آمریکا دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شود.

البته چین صلاح خود را در این کار ندیده و فعلاً اجازه تقویت یوان را نمی‌دهد.

در مثالی دیگر می‌توان به مالزی اشاره کرده که آقای ماهاتید محمد با ایجاد در یک نقشه راه همه راه‌ها هدایت کرده است و باعث گشته که اکنون ما مالزی را یک کشور موفق در زمینه اقتصادی به حساب آوریم.

پس چرا با وجود چنین الگوهای موفق، باز مشکلات اقتصادی در ایران لاینحل می‌نماید؟ شاید این گونه تصور شد که در ایران پتانسیل‌های لازم جهت حل این مشکلات وجود ندارد. البته پس از بررسی پتانسیل‌های موجود به این نتیجه می‌رسیم که تنها این پتانسیل‌ها موجود است، بلکه بسیار زیاد هم می‌باشد. شاید همین فراوانی پتانسیل‌ها خود یکی از مشکلات ایران باشد بعنوان مثال وجود کریدور ترانزیتی جاده ابریشم، شمال جنوب و شرق غرب که در آمد حاصل از ترانزیت بعلت مدیریت نابلد بطور غیرقابل باوری پایین می‌باشد.

یکی دیگر از مشکلات عدم بومی‌سازی الگوها می‌باشد، یعنی الگویی که هم با بحث‌های اقتصادی روز دنیا سازگار بوده و هم حساسیتهای فرهنگی لازم را داشته باشد. بعنوان مثال وقتی آقای احمدی‌نژاد با پیش کشیدن بحث عدالت اجتماعی در انتخاب به پیروزی می‌رسند این بدین معنی است که بحث عدالت اجتماعی که هم بحث روز دنیا است و هم در جامعه دارای اینهمه حساسیت می‌باشد بدون توجه مانده و وقتی به آن توجه می‌شود مسبب این همه استقبال می‌گردد. البته این بدین معنی نیست که با اقتصاد دستوری سعی در حل مشکل بخش ضعیف جامعه کنیم بلکه باید همچون مثل معرف «ماهی نده، ماهی گیری یاد بده» با تمرکز و تعریف الگوی اقتصادی صحیح این مشکل را حل نماییم. البته در این بحث بومی‌سازی الگوها باید به این نکته توجه داشت که اقتصاد بسته نیست. یعنی نمی‌توان اقتصاد را محصور کرد و خواه یا ناخواه ایران باید وارد تجارت جهانی شود. باید با توجه به این شرایط جدید الگوسازی کنیم و نگوییم که می‌خواهیم الهام بخش باشیم. در یک محیط بسته اقتصادی نمی‌توان الهام‌بخش بود بلکه این الهام بخش بودن برآیند تعاملات اقتصاد جهانی است.

همانطور که حضرت آقا در طی ۲ سال گذشته به کاربردی الگوی توسعه بومی تأکید دارند. الگوی توسعه بومی یا بومی توسعه را نمی‌توان از طریق کپی سازی از کشورهای موفق بوجود آورد. چون شرایط فرهنگی، تاریخی و اقتصادی هر کشوری خاص خود بوده و در این بومی‌سازی باید به این تفاوت‌ها اهمیت داد.

بیان چهارم

راه حل های مشکل تورم

همانطور که در پیوست ۲ نیز اشاره شده، تورم یک مشکل ساختاری است و در این راه حل های سیاستی نباید تشدید کننده تورم باشند. در ایران تورم ۱۰، ۱۵ درصدی امری عادی و مورد رضای مردم می باشد و مشکل در افزایش این رقم است. البته در بحث محاسبه تورم اشکالی وجود دارد که باعث عدم نمایش واقعی مشکلات می گردد. برای محاسبه تورم از شاخص قیمت مصرف کننده استفاده می شود که در این شاخص کالاهای مصرفی فقط جای دارند و از کالاهای سرمایه ای نامی برده نمی شود. این مشکل زمانی مشخص می شود که متوجه عدم تطابق رشد ۴۰٪ نقدینگی و رشد ۱۸/۶٪ تورم می شویم و سوالی که مطرح می شود این است که باقی این افزایش نقدینگی به کجا رفته است؟ پاسخ را می توان در افزایش قیمت کالاهای سرمایه ای جستجو کرد که باقی این افزایش نقدینگی را به خود جذب کرده است.

نکته دیگر بحث انباشت تورم می باشد. بدین معنی که وقتی طی چند سال متوالی شاهد رشد قیمت ها و تورم در جامعه هستیم. این رشد هر سال انباشته شده و فشار تراکم ایجاد می کند. بعنوان مثال طی ده سال گذشته قیمت ها سه برابر شده است ولی قدرت خرید برای همه اقشار جامعه سه برابر نشده و همین اقشار ضعیف هستند که فشار تراکمی بر روی آنها است.

در بحث راه حل های تورم باید ۲ نکته مورد توجه قرار گیرد. اول اینکه اصلاً نباید تورم وجود داشته باشد. در اوج افزایش قیمت نفت کشورهایی که از ایران نفت خریداری می کردند دارای تورم های ۲، ۳ یا حداکثر ۵ درصدی بوده اند. در دنیا کلاً ۱۵ کشور هستند که دارای مشکلات اساسی تورم می باشند که ایران یکی از آنها است. پس این اصلاً طبیعی نیست که ایران تورم دو رقمی داشته باشد.

دوم اینکه در راه حل ساختاری ابتدا باید بدنبال حل ساختاری مشکل تورم باشیم و از جبهه دیگر نباید با سیاستهای اعتباری پولی و یا بی نظمی مالی باعث تشدید تورم شویم. تورم شبیه انسانی است که تب دارد ولی دلیل این تب وجود یک غده می باشد. باید در حین اینکه با مسکن تب را کاهش داد بدنبال جراحی غده نیز بود، اینکه با تجویز نادرست باعث افزایش تب و تشدید بیماری گشت.

بیان پنجم

علل تداوم مشکلات ساختاری:

اینکه چرا وضعیت اقتصادی ایران بهبود پیدا نمی‌کند دلایل زیادی دارد. چون بحث توسعه اقتصادی تک بعدی نمی‌باشد و عوامل دیگری همچون جامعه‌شناسی سیاسی نیز در آن دخیل می‌باشد. توسعه ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز دارد.

و در برنامه‌های توسعه اقتصادی، این وجوه از توسعه نیز باید مدنظر گرفته شوند. ولی در این مقاله ما فقط به بررسی عوامل ذکر شده خواهیم پرداخت. که با توجه به لحاظ هر کدام از این مشکلات نوع نتیجه‌گیری و سیاستهای ما نیز تغییر خواهد کرد. بعنوان مثال یک سردرد هم می‌تواند حاصل از کم‌خوابی باشد که می‌توان با چند ساعت اضافه خوابیدن مشکل را حل نمود اما در بعضی مواقع عاملی پشت پرده این سردرد وجود دارد که با خواب و مسکن نمی‌توان آنرا درمان کرد. در واقع در چنین مواقعی استفاده از مسکن فقط درد را پنهان می‌کند و ممکن است موجب شود که بعدها عوارض بیشتری بخاطر عدم درمان علت درد حاصل شود. عارضه‌های موجود در اقتصاد ایران نیز بدین صورت می‌باشد. این عارضه‌ها ساختاری هستند. برای حل این مشکلات ساختاری ابتدا باید عارضه تشخیص داده شود. سپس رابطه‌های این عوارض با ساختار کل مشکلات مورد بررسی قرار گیرد. بعد از این مراحل نوبت به تهیه و ارائه راه‌حل‌های اصلاحات ساختار می‌باشد که خود قاعداً فرآیندی بسیار سخت می‌باشد. این اصلاحات نیازمند یک اراده واحد سیاستگذاری مبتنی بر یک الگو که آن الگو مبتنی بر یک راهبرد و آن راهبرد مبتنی بر یک چشم‌انداز است، می‌باشد یعنی این اراده واحد باید در کشور جهت حل مشکلات بوجود آید.

حال به ذکر مثالی جهت تأیید عدم وجود چنین اراده‌ای می‌پردازیم:

بخش خصوصی بخاطر مشکلات بوجود آمده تحت فشار می‌باشد. در حالیکه دولت رقم بسیار ناچیزی از این بخش مالیات می‌گیرد عددی در حدود ۱۵ هزار میلیارد تومان که با توجه به کل تولید ملی که عدد ۲۰۱ میلیاردی را نشان می‌دهد رقمی در حدود ۷٪ می‌باشد که پایین‌ترین نرخ مالیات در دنیا می‌باشد. که البته بخش زیادی از آن هم مربوط به مالیات بر واردات می‌باشد. که البته این واردات هم مربوط به نفت و تقویت پایه پولی که قبلاً شرح آنرا دادیم می‌شود. از زاویه دیگر وقتی به بحث واردات توجه می‌کنیم متوجه این نکته می‌شویم که با توجه به قاچاق کالا، سالانه کشور ایران دارای ۶۰ میلیارد دلار واردات می‌باشد. پس با توجه به ارقام واردات و صادرات نفتی که رقمی در حدود ۶۰ میلیارد دلار است، به این نتیجه می‌رسیم که از لحاظ تجاری ایران کشور بازی است. اما پس از بررسی تولید به این نتیجه می‌رسیم که کشور ایران از لحاظ تولیدی یک کشور بسته است. این تضاد خود یکی از مشکلات اقتصاد ایران می‌باشد. برای بررسی این تضاد وقتی که متغیرهای غیراقتصادی، سیاسی و بحث‌های بیرونی را

نیز اضافه کنیم و در کنار تمام این موارد بحث تحریم را نیز مورد بررسی قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که در زمینه برنامه‌ریزی در این فضا دچار مشکلات جدی بوده‌ایم. برنامه‌ریزی راهبردی یعنی برنامه‌ریزی در محیط، برنامه‌ریزی با تمام فرصت‌ها و تهدیدهای موجود نه این تفکر که اگر تحریم‌ها برداشته شود و در آن زمان با یک برنامه می‌توان تمام مشکلات را حل نمود. بلکه باید در پی این بود که با توجه به شرایط موجود چه می‌توان کرد. در دنیای باز امروز حتی برنامه راهبردی یکسال، برای سال بعد نیاز به بازرسی و کنترل موجود اهداف دارد. بسیاری از مشکلاتی که در حال حاضر گریبان‌گیر اقتصاد ما می‌باشد حاصل همین بد عمل کردن‌ها در محیط موجود می‌باشد.

بیان ششم

معضلات اصلی اقتصاد کشور:

در بحث اقتصاد کشور چهار مبحث اساسی که سرمنشاء آنها سیاستگذاری اقتصادی است مواجه می‌باشیم. اولاً اینکه اقتصاد ایران فرمایشی می‌باشد. یعنی قواعد بصورت دستوراتی از بالا صادر می‌شود و اگر اقتصاددانها در تقابل با اقتصاد فرمایشی مطلبی بیان کنند بعنوان مشکل اقتصاد کشور معرفی می‌شوند!

دوماً وحشت بیش از حدی که از پدید آمدن قطبهای قوی خصوصی در کشور وجود دارد. یعنی بخش خصوصی نباید پولدار شود. در حالیکه پولدار شدن بخش خصوصی خیلی از مشکلات اقتصادی کشور را می‌تواند حل کند. بحث اجرای خصوصی سازی اصل ۴۴ برای شکستن همین تابو می‌باشد.

سومین موضوع امنیتی کردن حوضه اقتصاد می‌باشد. ابهامی که همواره در علم سیاست‌گذاری کشور وجود دارد. برای هر مشکلی بجای بدنبال راه حل گشتن، اسم مشکل مافیایی بر روی آن قرار می‌گیرد.

چهارمین موضوع تمرکز راهکارها در محیط ملی است. عدم توجه به این نکته که هیچ تعامل خارجی وجود ندارد باعث می‌شود که سیاست‌گذاری‌ها بدون توجه به محیط منطقه‌ای و بین‌المللی انجام شود.

در حال حاضر علیرغم شرایط رکود تورمی در کشور، کشور به شدت مصرف‌گرا شده و بخش عمومی دارای تورم می‌باشد و مشکل اینجا است که در حالیکه تورم سیاست‌های خاص خود را می‌خواهد، رکود نیز وجود دارد. بهمین دلیل راه کارهای یکسویه و خطی کارگشای مشکل ما نخواهد بود. در چنین محیطی قطعاً ریشه‌یابی معضلات و استفاده از مباحث علمی پایه جهت مشورت دادن به سیستم ساختاری و سیاست‌گذاری کشور حرکت مثبتی خواهد بود.

در چنین شرایطی بهترین راهبرد همان راهبرد استراتژیکی است که امام (ره) در زمان جنگ استفاده می‌کردند، یعنی ایجاد دالان استراتژیک. بعنوان مثال امام می‌فرمودند حصر آبادان باید شکسته شود و پس از این فرمان تمام توجهات کلیه اقشار جامعه و بخش‌های دولت به بحث شکست حصر مربوط می‌شد و هر گروهی وظایف خود را در این دالان تعریف می‌کرد. در حال حاضر نیز حضرت آقا با مطرح کردن بحث اجرای اصل ۴۴ همین دالان استراتژیک را تعریف نموده‌اند ولی مشکل در کج فهمی‌های این اصل می‌باشد. اصل ماجرا خصوصی‌سازی نمی‌باشد بلکه همانطور که خود حضرت آقا تأکید دارند فضای اقتصاد باید رقابتی شود. اقتصادی که دستوری عمل کند به نتیجه نمی‌رسد. اما این رقابتی بودن با تأکید بر اصل عدالت اجتماعی است. خود حضرت آقا می‌فرمایند شما نرسید از اینکه در این فضا عده‌ای قوی و پولدار شوند. اصلاً خود حضرت می‌فرمایند ما می‌خواهیم که بشوند. در

ادامه حضرت می‌فرمایند: «اما دو تا مشکل را اگر حل نکنیم به نتیجه نمی‌رسیم. یکی رشد اقتصادی و دیگری فقر است. که لازمه از بین بردن فقر، رشد اقتصادی می‌باشد. از مقایسه این بحث‌ها با بحث‌های تئوری به صلابت این گفته‌ها و تصدیق آنها می‌رسیم. اما این مسئله اصل ۴۴ به سادگی واگذار نمودن کارخانه‌جات دولتی به بخش خصوصی نمی‌باشد. چون در فضای اقتصاد رقابت وجود ندارد. این واگذاری خود به تعطیلی این کارخانه‌جات و افزایش نرخ بیکاری منجر می‌گردد و تا زمانیکه این فضا بوجود نیاید تحقق کامل اصل ۴۴ ناممکن می‌نماید. اما حل این مشکل که ریاست جمهوری قصد دارند تحت عنوان جراحی اقتصادی انجام دهند کاری بس مشکل و زمانبر است که حتی در یک طول دولت در رسیدن به مقصود است. پس از شناخت و مفاهمه است که می‌توان اراده واحد سیاست‌گذاری را ایجاد کرد. پس از این موضوع است که می‌توان با تقسیم کار در زمانهای مختلف و دولتهای مختلف به حل قدم به قدم معضلات امیدوار بود. بعنوان مثال برای مشکل رقابت‌پذیر اقتصاد، وقتی در صنعت خودروسازی که برای ۵۰ تا ۶۰ هزار نفر به طور مستقیم و حدود ۲۰۰، ۳۰۰ هزار نفر بطور غیرمستقیم اشتغال ایجاد کرده است را مورد بررسی قرار می‌دهیم متوجه وخامت اوضاع می‌شویم. هزینه پایدارسازی این اشتغال که خود رقم بسیار بزرگی می‌باشد را مردم به گردن می‌کشند. برای حل این مسئله دو راه حل بیشتر وجود ندارد یا واردات خودروهای ارزان قیمت آزاد شود که در این صورت اشتغال از بین می‌رود یا همین شرایط که فشار بسیاری به مردم وارد می‌کند. پس راه‌حل چه می‌باشد. راه حل، بوجود آمدن شرایط رقابتی است. برای بوجود آمدن شرایط رقابتی نیاز به سیاست‌گذاری است. متأسفانه در ایران، سیاستگذار بخش خودرو سازمان گسترش صنایع می‌باشد. سازمانی که خود بزرگترین سهام‌دار خودروسازی کشور می‌باشد. وقتی در یک جریان، نهاد یا سازمانی بطور یکطرفه منافع دارد، بدین معنی است که ناخواسته فقط جانب یک بخش را خواهد گرفت. این یعنی اینکه یک نهاد سیاستگذار، خود از سیاستهای خود منتفع می‌شود. و مشکل بخش خودرو از همین آغاز می‌گردد تخریب یکطرفه و ناگهانی سیاست حمایتی از تولید فقط منجر به از بین رفتن آن تولید می‌گردد. در حالیکه سیاست پلکانی می‌توان به تولیدکننده فرصت کافی جهت هماهنگ شدن با بازار جدید را داد. در بازار خودرو معمولاً مصرف‌کنندگان ما تا سه برابر بیشتر از قیمت جهانی هزینه خودرو می‌پردازند، در حالیکه یک دهم قیمت جهانی هزینه بنزین می‌دهد که این کار دقیقاً خلاف سیاست‌های صحیح و آزمون پس داده سایر کشورهای دنیا است.

سیاست‌های حمایتی یکسانی بدین شکل است که با کاهش مقطع به مقطع عوامل حمایتی به تولیدکننده بین هماهنگی با شرایط جدید و یا نابودی تولید حق انتخاب می‌دهد.

البته در بعضی موارد غلط بودن الگوی تولید در یک کالا به اقتصاد صدمه می‌زند زمانیکه تولیدکننده داخلی بدون توجه به بازار خارج و یا ناتوان از دسترسی به آن کالایی را برای ۷۰ میلیون تولید می‌کند ولی شرکت خارجی آنرا برای ۲ میلیارد تولید می‌کند، مشخص است که قیمت شرکت خارجی بخاطر تولید انبوه‌تر با هزینه‌ها و قیمت تمام شده پایین‌تری انجام و در بازار مقبولیت بیشتری پیدا می‌کند. زمانیکه سالانه بالغ بر ۶۰ میلیارد دلار از درآمدهای کشور صرف واردات کالا می‌شود بهترین راه حل این است که از شرکتهای خارجی با سطح تولید جهانی درخواست شود که این تولید در داخل کشور انجام شود تا هم ارزش کمتری از کشور خارج شود و هم فرصت شغلی بوجود آید. با دادن امتیاز به تولیدکنندگان می‌توان آنها را به تولید در داخل کشور ترغیب نمود. این یعنی تولید جهانی در کشور اتفاق بیفتد که هم تولید داخلی از بین نرود و هم مصرف‌کننده از قیمت جهانی استفاده کند. تمام این بحث‌ها، ساختاری می‌باشند و با توجه به آنها به خاصیت مرتبط بودن بحث‌های ساختاری مشخص می‌شود.